

کامبوجیه و تصرف مصر

کوروش دوپسر داشت: یکی کامبوجیه که پسر بزرگتر و ولیعهد او بود و حاکمیت بابل را دردست داشت؛ و دیگری بردیه که کهتر بود و شهریاری شرق ایران به او و اگذار شده در بلخ مستقر بود. سالنامه رسمی بابل میگوید که کوروش ابتدا شهریاری بابل را به یک پارسی به نام گائوبوروه (احتمالاً برادرش) واگذاشت؛ ولی گائوبوروه بیش از چندماه زنده نماند، و او و مادر کوروش به فاصله مدت کوتاهی از دنیا رفتند. کوروش پس از آن پرسش کامبوجیه را به این منصب نشاند. پس از درگذشت کوروش، پسر بزرگش کامبوجیه برطبق وصیت او شاهنشاه ایران شد و پسر دیگرش بردیه همچنان شهریار خراسان ماند.

پس از روی کار آمدن کامبوجیه، فرعون مصر که آمازیس نام داشت به تلاش بازیابی فلسطین و سوریه برآمد. شاهنشاه ایران برای مقابله با اطماع فرعون به فلسطین لشکر کشید، و این لشکرکشی به تصرف کشور مصر منجر شد.

پیش از آنکه به اصل موضوع بپردازم شایسته است اشاره مختصری به اوضاع مصر در زمان تشکیل شاهنشاهی هخامنشی داشته باشم. فرعون مصر در سال ۷۰۱ پم در شام از سنحاریب آشوری شکست یافت و به دنبال آن مصر به تصرف پادشاه آشور درآمد. در سال ۶۹۰ پم یک افسر مصری به نام تهرقه که در جنوب مصر مستقر بود نیروئی فراهم آورد و توانست نیروهای آشوری را از مصر بیرون کرده تشکیل سلطنت دهد. ۱۹ سال بعد اسرحدون - جانشین سنحاریب - به مصر لشکر کشید؛ تهرقه شکست یافته به جنوب مصر گریخت، و بخش اعظم مصر دوباره به دست آشور افتاد. ولی همینکه اسرحدون به عراق برگشت تهرقه دوباره کشور را قبضه کرد؛ و اسرحدون در حالی که در راه حمله مجدد به مصر بود در شام درگذشت. پس ازاو آشور بانیپال به مصر لشکر کشید و سراسر آن کشور را گرفت و دولت تهرقه را برافکند، و ۲۲ حاکم محلی در ۲۲ استان مصر مستقر بودند را دستگیر کرده برخی را کشت و برخی دیگر را در زنجیر کرده با خود به نیوا برده؛ و پسر یکی از آنها به نام پسامتیک را در مصر به نیابت خویش گماشت. او همچنین بخش اعظم اموال خزانه مصر را با خود به نیوا برده. چون آشور بانیپال - چنانکه در جای خود

دیدیم- در گیر جنگهای بابل و عیلام گردید، پسامتیک با شاه لیبا متحد شد و گروه بزرگی سربازان مزدور یونانی به مصر برده وارد ارتش کرد، آشوریها را از مصر بیرون راند و استقلال را به مصر برگرداند. او برای آنکه حمایت کاهنان مصر را کسب کرده مقام فرعون را حاصل کند دخترش را به متولی معبد آمون داد. این دختر به زودی لقب «همسر خدا» گرفت و او پدرزن خدا شد توانست فرعون شرعی مصر باشد. در زمان این فرعون یک سلسله اقدامات اصلاحی در مصر انجام گرفت و مصر دوباره به دوران شکوه دیرینه برگشت؛ اقوام فینیقی و یونانی و یهود که تا پیش از آن بعنوان بردگان فرعون در مصر میزیستند، بسبب حمایتی که از او به عمل آورده بودند از آزادی برخوردار گشتند، و جزیرهٔ فیلان (الفانین) در نیل که از زمینهای حاصلخیز مصر بود به یهودان داده شد تا در آن اسکان یابند. فرعون نخو (پسر و جانشین پسامتیک اول) که در سال ۶۱۰ به سلطنت رسید، با استفاده از زوال دولت آشور به فلسطین حمله کرد و پس از گرفتن غزه وارد فلسطین شد، و در مدت کوتاهی سراسر سوریه را دوباره به مصر برگرداند مرزهای دولت فرعونی را به فرات رسانده با بابل همسایه شد، و در جنگ نافرجم آشور او باليت بر ضد نیروی متحدهٔ نوبپلاصر و هوخشتله- که بالاتر به آن اشاره رفت- شرکت جُست و با شکستی که در نزدیکی حران خورد به سوریه برگشت. سپس چنانکه بالاتر دیدیم، نبوخذنصر درین سالهای ۶۰۶-۶۰۱ پم شام و فلسطین را از او گرفت و یهودان فلسطین را به جرم حمایت از او مجازات کرده اورشلیم را ویران ساخته بخش عظیمی از خاندانهای اشراف یهود را به اسارت گرفته به بابل برد. پس از آن مدتی رقابت بابل بر سر تصرف قبرص و جزایر شمالی مدیترانه با مصر ادامه یافت؛ ولی قبرص و جزایر یونانی مدیترانه همچنان در قلمرو مصر باقی ماندند؛ و دریای مدیترانه تا پنجاه سال بعد همچنان یک دریای داخلی مصر به شمار رفت؛ تا آنکه کوروش تشکیل سلطنت داد و آسیای صغیر و این جزایر را متصرف گردید و ضمیمه ایران کرد.

پسامتیک دوم و آپریس که پس از وفات نخو به ترتیب به سلطنت مصر رسیدند، با شورشهای جنوب کشور مواجه شدند. در زمان آپریس شورش حالت سراسری به خود گرفت، و کشور در آشوب فرو رفت. آپریس سرانجام در سال ۵۶۸ پم توسط یک افسر به نام آمازیس بر کنار شد؛ و آمازیس بعنوان فرعون مصر به سلطنت نشست. فرعون آمازیس مثل پسامتیک اول در کشورش اصلاحاتی انجام داد و رضایت همگان را جلب کرد. او با شهرهای یونانی هم روابط نیکوئی برقرار کرد، و جزیرهٔ قبرص که اخیراً از قلمرو مصر بیرون شده بود را مجدداً به مصر برگرداند. در زمان آمازیس بود که کوروش بزرگ آسیای صغیر و متصرفات یونانی مصر در

دریای ایژه و دریای مدیترانه را ضمیمه ایران کرد. از روابط ایران و مصر در زمان آمازیس اطلاع درستی دردست نیست؛ ولی گزارش هرودوت مبنی براینکه پزشکان مصری به ایران اعزام شدند حکایت از روابط حسنۀ دوکشور دارد. بهاین موضوع پائینتر اشاره خواهم کرد.

همنیکه خبر در گذشت کوروش به مصر رسید فرعون آمازیس پرسش پسامتیک را با سپاه گرانی روانه فلسطین و سوریه کرد تا آن سرزمینها را ضمیمه مصر کند. کامبوجیه خودش شخصا برای مقابله با خطر مصر بهشام لشکر کشید. در رویارویی شاهنشاه با سپاه فرعون پیروزی از آن شاهنشاه شد و پسامتیک به فلسطین عقب نشست. درست در این زمان پسامتیک خبر در گذشت پدرش آمازیس را دریافت و با شتاب به مصر برگشت. کامبوجیه در دنبال او راهی مصر شد. پسامتیک در دهانه شرقی دلتای نیل (اسماعیلیه کنونی) اردو زد تا مانع ورود سپاهیان ایران به درون مصر شود؛ ولی شکست یافت و به ممفیس - پایتخت مصر (در جنوب قاهره کنونی) - عقب نشست. کامبوجیه به پیشروی ادامه داد و در نزدیکیهای ممفیس اردو زد و قایقی را با چند افسر ایرانی به شهر فرستاد تا پیشنهاد مذاکره به فرعون بدهد؛ ولی قایق به فرمان فرعون به آتش کشیده شد و افسران ایرانی به کشتن رفتند. به دنبال این پیشامد کامبوجیه فرمان محاصرۀ پایتخت را صادر کرد. با وجود مقاومتهای جانانه فرعون و نیروهای مصری و مزدوران یونانیهای ارتش او پایتخت سقوط کرد و فرعون به اسارت افتاد (سال ۵۲۴ پ.م). چونکه رسم شاهنشاهان ایران نبود که در شهرهای مفتوحه دست به تجاوز و کشتار بزنند مردم ممفیس بی درنگ امان یافتند، و فرعون و اعضای خاندان سلطنتیش تحت نظر قرارداده شدند تا چنانکه فرعون آماده تبعیت از ایران و اجرای عدالت در کشورش باشد در مقام خودش ابقا شود. هرودوت مینویسد که رسم شاهنشاهان ایران در همه جا چنان بود که شاه شکستخورده یا یکی از فرزندان یا نزدیکان اورا به سلطنت کشوری میگماشتند که فتح کرده بودند؛ این رسمی بود که در همه جا اعمال شده بود، و کامبوجیه به همین سبب پسامتیک را نزد خود نگاه داشت تا سلطنت مصر را به او باز گردداند.^۱

کامبوجیه عملا هم وقتی میخواست به شهر تیس که دومین پایتخت مصر و واقع در جنوب آن کشور بود سفر کند، پایتخت مصر را به پسامتیک سپرد و یک لشکر ایرانی را در پادگان ممفیس مستقر کرد، و شاید از فرعون تعهد و سوگند وفاداری گرفت. ولی پسامتیک به زودی در صدد شورش برآمد؛ و چون از حمایت مردمی محروم بود توسط نیروهای ایرانی مستقر در پایتخت شکست یافت و دستگیر و زندانی شد تا کامبوجیه درباره اش تصمیم بگیرد. کامبوجیه چون

به ممفیس برگشت اورا مجبور کرد که با نوشیدن خون گاویش خود کشی کند.^۱ با سقوط مصر سرزمینهای لیبی و تونس که دنباله قلمرو فرعونان بودند داوطلبانه به اطاعت ایران درآمدند و مرزهای امپراطوری هخامنشی در غرب به تونس رسید. کامبوجیه در صدد برآمد که سراسر افریقای شناخته شده آنروز را به تصرف درآورد، و بدین منظور یک سپاه عظیم را روانه بیابانهای غرب مصر کرد، و خود در رأس سپاه دیگری روانه سودان شد، ولی از حوالی نوبه (شمال سودان کنونی) جلوتر نرفت و به ممفیس برگشت. هرودوت مینویسد که این سپاه متشكل از شنزارهای بیابان لیبی گم شد و هیچگاه به مصر بر نگشت. هرودوت مینویسد که این سپاه ندشنه شدن و خبری از آنها باز نیامد.^۲

کامبوجیه پس از خیانتی که از فرعون دیده بود دیگر نخواست که باز هم مصر را به کسانی از خاندان فرعونان بسپارد. او یک هخامنشی به نام آریاند (احتمالاً عمویش) را به سلطنت مصر نشانده بخشی از سپاه را در اختیار او نهاد، دستور بازسازی خرابیهای ناشی از حمله ارتش ایران به مصر رخ داده بود را صادر کرد، شهر مقدس سائیس را که شهر خاندانی پسامتیک و مقر خدایان رسمی در سلطنت پسامتیک بود و در جریان شورش پسامتیک به اشغال سپاهیان ایران درآمده بود تخلیه کرد، از روحانیت مصر دلجویی نمود، و آنگاه گروهی از مهندسان و معماران و پزشکان مصری را با خود برداشته راهی فلسطین و شام شد تا پس از سرکشی به امور آن سرزمینها به ایران برگردد.

از گزارشهایی که درباره لشکر کشی کامبوجیه به مصر در دست است چنین برمی‌آید که خود مصریها زمینه را برای این لشکر کشی فراهم آورده بودند. یک داستانی که هرودوت نقل کرده است میگوید که یک چشم پیشک مصری که از عهد کوروش در دربار شوش میزیست، و بنا به درخواست شاهنشاه ایران از مصر به ایران اعزام شده بود، مسبب و مشوق حمله کامبوجیه به مصر شد. این داستان میگوید که طبیب یادشده کامبوجیه را تشویق کرد که از دختر فرعون وقت خواستگاری کند. آمازیس که در آن وقت فرعون مصر بود به خواست کامبوجیه پاسخ مساعد داد و دوشیزه‌ئی را با هدایا و طلاهای بسیار از مصر برای کامبوجیه فرستاد. این دختر به کامبوجیه فهماند که نه دختر آمازیس بلکه دختر فرعون سابق مصر است که توسط آمازیس

۱- همان.

۲- همان، ۳۷

کشته شده و آمازیس بهناحق بهجایش نشسته است. گویا کامبوجیه بهدرخواست این زن و بهخونخواهی پدر این زن بهمصر لشکر کشید. هروdot در ادامه داستان میگوید که روایت پارسیان چنین است، ولی مصری‌ها میگویند که این دختر را آمازیس برای کوروش فرستاده بوده است نه برای کامبوجیه.^۱

در تاریخ دوهزار ساله امپراطوری مصر، این سومین باری بود که جنگجویان آسیایی وارد خاک آن کشور میشدند؛ یکبار دیگر حوالی دوازده قرن پیش از آن، قبائل مهاجم «هکسوس» برآن کشور دست یافته و برای نزدیک بهدو قرن برآن سرزمین حکم رانده بودند و به تدریج در جوامع مصری حل شده بودند. گرچه ما درباره اصل و نژاد هکسوس اطلاع دقیق نداریم، اما احتمال زیاد برآن قرار دارد که جماعت‌های هکسوس طی یکی از هجرتهای اقوام آریایی به مصر رسیده بوده‌اند. یکبار نیز مصر- چنانکه بالاتر دیدیم- به اشغال آشوریها درآمد و برای مدتی با جنگ‌گزار آشور بود.

سابقه تمدن شکوهمند مصر از سه هزارسال فراتر میرفت. این کشور بیش از ۱۴ قرن پرچمدار تمدن حوضه مدیترانه بود، و از قرن ۱۶ تا ۸ پم برسراسر کرانهٔ شرقی و درزمانی تا نیمی از کرانهٔ شمالی دریای مدیترانه و جزائر آن تسلط کامل داشت و دریای مدیترانه در مدت قریب به هزارسال یک دریای داخلی برای مصر فرعونی به‌شمار میرفت.

شهرهای کهن‌سال ممفیس و تیس برای بیش از بیست قرن پایتختهای مقدس مصر و پاسدار شکوه و جلال دستگاه فرعونان بودند، و در این عرصه طویل تاریخی با برخورداری از ثبات پردوام به‌اوج تعالی فرهنگی و علمی رسیده شگفت‌انگیزترین آثار تمدنی را از خود بهارث نهاده بودند. برخی از این آثار چنان عظیم و شکوهمند بودند که انگار آفرینندگانشان آنها را برای جاوید ماندن آفریده بودند. هنوز هم بسیاری از این آثار در زیر آسمان درخشنان مصر سر بر کیوان میسایند و بر روی شنهای داغ مصر به تاریخ تمدن بشری فخر میفروشند. وقتی سپاه ایران پا به درون این شهرهای عظیم و قدسی گذاشت، متفکران، فیلسوفان، ستاره‌شناسان، ریاضیدانان، مهندسان، معماران، پزشکان و هنرمندانی در آنها میزیستند که کوله‌بارهایی از محصول اندیشه و عمل بیش از دوهزار سال خلاقیت تمدنی را در کنار خود داشتند؛ و در خزانه‌کاخها و معابد این شهرهای آسمانی خروارهای بی‌حسابی از زر و سیم و جواهرات و زیورآلات ببروی هم انباشته شده بود. انگار همه این ثروتهای فکری و مادی را تاریخ به‌امانت نگاه داشته بود تا در ربع آخر

قرن ششم پم تحويل قومی نوحاسته دهد که آماده ساختن یک تمدن نوین در جهان بودند. برخلاف دیگر اقوام اشغالگر که وقتی کشوری میگرفتند عناصر مادی تمدن آن کشور را از میان میبردند تا گذشته‌های آن کشور به فراموشی سپرده شود، و فرهنگ آن کشور را کنار میزدند تا فرهنگ خودشان را جانشین آن سازند؛ ایرانیان در مصر به هیچکدام از مؤسسات تمدنی دست نزدند، بلکه همه‌چیز مصر را برجای خود باقی گذاشتند تا مصر همچنان بتواند به شمرده‌ی تمدنیش ادامه دهد. تنها چیزی که در مصر عوض شد فرعون بود که از اریکه خدایی پائین کشانده شد تا کسانی بر جایش بنشینند که نه خدا نه خدازاده نه نماینده خدا بلکه انسان بودند و در خدمت بشریت قرار داشتند، و از انسانها چیزی جز نیکوکاری و راستی و درستی نمیطلبیدند؛ و تنها هدف‌شان برقرار کردن صلح جهانی، و به‌تبع آن، امنیت و آرامش برای تمامی انسانها بود.

داستان گائوماتا

وقتی کامبوجیه در مصر بود حوادثی در ایران رخ داد که حقیقت آن هنوز برای پژوهندگان تاریخ ایران روشن نشده است. آنچه محقق است آنکه او در غیاب خویش برادر کهترش بَرْدِیه را به نیابت سلطنت نشانده بود. بَرْدِیه - چنانکه گفتیم - دومین پسر کوروش بود و در زمان کوروش پادشاهی نواحی شرقی کشور را داشت و در بلخ مستقر بود. وقتی کوروش در گذشت کامبوجیه بنا بر وصیت او جانشین پدر شد، و بَرْدِیه با حفظ منصب پیشین یاور کامبوجیه و نائب او گردید. زمانی که کامبوجیه به مصر لشکر کشید، بَرْدِیه نائب‌السلطنه او بود و ظاهراً بنا به فرمان کامبوجیه به پاسارگاد منتقل شده بود.

بنا بر سنگنیسته داریوش بزرگ، کامبوجیه به هنگام عزیمت به مصر برادرش بَرْدِیه را مخفیانه سربه‌نیست کرده بود و به دروغ چنین شایع نموده بود که وی زنده و نائب او است. بعد از آن مغی بلندپایه به نام گائوماتا^۱، که شبیه بَرْدِیه بود، چون از موضوع سربه‌نیست شدن بَرْدِیه آگاهی داشت، در غیاب کامبوجیه به دستیاری برخی از عناصر قدرت از «ماد» خویشتن را بَرْدِیه خوانده به سلطنت نشست و کامبوجیه را مخلوع اعلام کرده در کشور دست به اصلاحاتی زد که امتیازات اشرف نوحاسته پارس را محدود میکرد.

هروdotus نیز این داستان را چنین نگاشته است: بَرْدِیه همراه کامبوجیه به مصر رفته بود، و بعد از آنکه کامبوجیه مصر را گرفت او به ایران برگشت. پس از آن کامبوجیه درخواب دید که

۱- این عبارت را به صورتهای «گئوماتا» و «گوماتا» نیز مینویسند. اما صحیح آن بنا بر نوشته بغستان «گائوماتا» است. این نام از دو کلمه «گائو» و «ماتا» تشکیل شده است.

کسی به او گفت بَرْدِیه را در ایران بر تخت شاهنشاهی نشسته دیده که سرش به آسمان میرسیده است. کامبوجیه از این رؤیا بیناک شد و پرخشناسپ^۱ را که پدر زن او (پدرزن کامبوجیه) بود به ایران فرستاد تا بَرْدِیه را ترور کند. پرخشناسپ به ایران رفته مأموریتش را انجام داده به مصر برگشت، ولی هیچکس جز شخص کامبوجیه و پرخشناسپ از این موضوع اطلاع نداشت. کامبوجیه پیش از لشکرکشی به مصر، امر سرپرستی کاخ سلطنتی و خانواده خودش را به یک مغ بلندپایه به نام پاتایزد سپرده بود. این مغ برادری داشت که کاملاً شبیه بَرْدِیه پسر کوروش بود. مغ وقتی متوجه غیبت بَرْدِیه برادر کامبوجیه شد و دانست که او سربه نیست کرده شده است، برادر خودش را به جای او به سلطنت نشاند و در کشور دست به اقداماتی زد. شباهت مغ با بَرْدِیه‌ی حقیقی به حدی بود که هیچ کس در پایتخت ندانست که کسی که به سلطنت نشسته بَرْدِیه‌ی حقیقی نیست؛ حتی زنهای بَرْدِیه نیز متوجه این موضوع نشدند. مغ بی‌درنگ مأمورانش را به اطراف و اکناف فرستاد تا در همه‌جا اعلان کنند که از این پس شاهنشاه ایران نه کامبوجیه بلکه بَرْدِیه پسر کوروش است. یکی از این مأموران هم به مصر اعزام شد تا این خبر را به سپاهیان همراه کامبوجیه برساند. وقتی او به سوریه رسید کامبوجیه و سپاه ایران در راه بازگشت به ایران و در سوریه بودند. مأمور را کامبوجیه به نزد خود خواند و ازاو پرسید که چه کسی وی را فرستاده تا این خبر را اعلان کند. مأمور گفت مرا پاتایزد مغ فرستاده است و خودم بَرْدِیه را به چشم ندیده‌ام. کامبوجیه در سپاهش اعلام کرد که بَرْدِیه در قید حیات نیست، زیرا او دستور قتلش را صادر کرده و وی را پرخشناسپ به قتل رسانده است. او سپس با شتاب دستور حرکت به ایران را صادر کرد و خودش را به پشت اسب افکند، ولی ضربتی از شمشیر خودش بر او وارد آمد که کاری بود و او را کشت. در این میان در پایتخت، هوتن برادر پرخشناسپ به شک افتاد که کسی که به سلطنت نشسته نه بَرْدِیه‌ی حقیقی بلکه برادر مغ است. او به دختر خودش که یکی از همسران بَرْدِیه بود مأموریت داد تا تفحص کند که آیا این مرد گوشهاش بریده نیست؟ و پس از این تحقیق معلوم شد که او گوشهاش بریده است، و آنوقت بود که هوتن یقین یافت که او نه بَرْدِیه بلکه مغ است؛ زیرا که خبر داشت که این مغ در زمان کوروش مرتکب خطای شده بوده و گوشهاش را به دستور کوروش بریده بوده‌اند. او این خبر را محرمانه برای برادرش پرخشناسپ فرستاد.^۲

این داستانها هرچه تناقض داشته باشد و هرچه غیرواقعی به نظر برسد، آنچه مُحَقّق است

۱- پرخشن، در لهجه لارستانی به معنای «شار آذرخشن» و همچنین «شار ترکش‌گون» آتش است.

۲- هرودوت، ۳ / ۶۷ - ۷۵

آنکه کامبوجیه درسال ۵۲۳ پم درسوریه درگذشت یا ترور شد؛ بعد از آن سران سپاه او دارای وئوش پور و بشت‌آسپه (داریوش پور گشتاسب) را که جوانی دلیر از خاندان هخامنش و داماد (شوهر دختر) کوروش بود به فرماندهی خویش برگزیدند و با شتاب راهی ایران شدند تا کسی که به نام بردیه سلطنت را قبضه کرده بود (و داریوش بزرگ در سنگنشتہ‌اش اورا گائوماتای مغ نامید) را از میان بردارند. بنا بر روایت سنتی که هردو دوت نقل کرده،^۱ داریوش با شش تن از بلندپایه‌ترین افسران پارسی کنکاش کرد که «بردیهی دروغین» را به توظیه بکشند. اینها شخصیت‌های بودند که اجازه داشتند بدون اطلاع قبلی و بدون هیچ مراسمی وارد کاخ سلطنتی شوند و با شاهنشاه دیدار کنند. پرخشناس پ نیز در این توظیه با هفت سران همکاری میکرد. پرخشناس پ بنا بر تصمیم این هفت تن به نزد بردیهی دروغین رفته به او اطلاع داد که در ایران شایع است که او نه بردیه بلکه گائوماتای مغ است، ولی او میداند که وی بردیه است. او به بردیه گفت که شایع است که او یعنی پرخشناس پ بردیه را سربه‌نیست کرده است؛ و برای اینکه معلوم شود این شایعه اساس و پایه ندارد بزرگان پارس را دعوت کند تا او به همگان اعلان کند که او هیچگاه بردیه را نکشته است و او کسی جز بردیهی حقیقی پسر کوروش نیست. اندکی پیش از ساعتی که بزرگان پارس به دعوت بردیه در پای کاخ تجمع کنند هفت سران وارد کاخ شدند، و آن در ساعتی بود که هنوز ساعت کار اداری شاهنشاه شروع نشده بود و بردیه در کوشک زنان بود. اینها اجازه داشتند که اگر کار مهمی پیش آید که ملاقات فوری با شاهنشاه را ایجاب کند حتی به کوشک زنان نیز وارد گرددند. بدین ترتیب کسی که گائوماتا نامیده شده با برادرش دو بهدو با این افراد که همگی مسلح بودند روبرو گردیدند و هردو به دست اینها کشته شدند. چون بزرگان پارس در پای کاخ تجمع کردند، سرهای آن دو از فراز کاخ به زیر افکنده شد و پرخشناس پ از فراز کاخ به همگان اعلام نمود که بردیه را او چندی پیش به دستور کامبوجیه سربه‌نیست کرده بوده، و این مردی که با نام بردیه سلطنت را قبضه کرده نه بردیه بلکه گائوماتای مغ است. به دنبال این سخنان خودش را نیز از فراز بام به پائین افکند و خودکشی کرد.

پس از کشته شدن «گائوماتا و برادرش»، داریوش پور گشتاسب به سلطنت نشست. داریوش کلیه احکام و اصلاحات گائوماتا را ملغی اعلام داشت، املاک و اموال مصادره شده اشراف نوپای پارسی را به آنان برگرداند، و معانی که حامیان گائوماتا بودند را تحت تعقیب قرار داده کشتار کرد. هردو دوت مینویسد که از آن هنگام تا زمان ما ایرانیان «این روز را بیش از دیگر

روزهای سال گرامی میدارند، این روز را روز مُغ کشان مینامند، و در این روز جشنهای بزرگ برپا میکنند، و تا وقتی که این جشنها ادامه دارد مغها در خانه‌های خودشان میمانند و بیرون نمی‌آیند.^۱ منظور هرودوت در اینجا از روز مُغ کشان روزی است که گائوماتای مغ کشته گردید و داریوش به سلطنت رسید. او در هیچ جا نتوشته که در سلطنت داریوش مغ‌ها مورد آزار قرار گرفتند یا کسی از مغ‌ها به دستور داریوش دستگیر یا کشته گردید. تردیدی نیست که روز مُغ کشان همان روزی بود که گائوماتا توسط داریوش کشته شده بود و نه چیز دیگری؛ و جشن آنروز نیز حتماً جشن به سلطنت رسیدن داریوش بزرگ بوده است، که هرودوت آنرا روز مُغ کشان نامیده است. با این حال برخی تاریخ‌نویسان فارسی‌نگار علاقه دارند که «روز مُغ کشان» را با «روز عمر کشان» مقایسه کنند؛ یعنی اینها که روز عمر کشان را در روستا یا شهر خودشان دیده‌اند، وقتی عبارت «مُغ کشان» را می‌خوانند روز «عمر کشان» برایشان تداعی می‌شود و آن روز را با این روز مقایسه میکنند، و بدون آنکه به سندي اشاره کنند، مینویسند که همه‌ساله مردم کشور مغها (رهبران دین مَزدایستا) را در این روز کشتار می‌کردن.^۲ انگاری مردم پس از روی کار آمدن داریوش بزرگ بی‌دین شده بوده‌اند و با رهبران دینی خودشان دشمنی آشی ناپذیر داشته‌اند. انسان در شکفت می‌شود که می‌بیند یک نفر تاریخ مینگارد و در مواردی گمانهای بی‌اساس خودش را وارد گزارش‌های تاریخی میکند؛ بدون آنکه در نظر داشته باشد که کسانی که کتابهای اینها را می‌خوانند نسبت به گذشته‌های خودشان دچار اشتباه خواهند شد و بسیاری از رسم غیرانسانی را که با روحیه تاریخی ایرانیان سازگار نیست از آن ایرانیان خواهند پنداشت. آنچه مسلم است آنکه مغان در زمان داریوش و بعد از نزد دربار ایران از احترام شایسته برخوردار بودند. نشانه این احترام را می‌توان در تصویرهای از مغها دید که به دستور داریوش بزرگ در چند مورد بر دیواره‌های تخت جمشید کنده شده است.

جز دو گزارشی که در بالا آوردم، ما از حقیقت واقعه کشته شدن کامبوجیه و براندازی

۱- همان، ۸۵.

۲- از زمانی که قزلباشان وارد ایران شده قدرت را به دست گرفتند و تشیع صفوی را رسمیت بخشیدند، روزی را مقرر کردند که می‌گفتند عمر در این روز کشته شده بوده است. آنها در این روز مرامی را برپا می‌کردند، و عمرکشی و سنی‌کشی به راه می‌انداختند. بعدها که تشیع صفوی در ایران عمومیت یافت این رسم پایر جا ماند و تا هنوز در برخی از روستاهای دورافتاده کشور انجام می‌گیرد، و نوادگان همان مردمی که به‌зор همین قزلباشان تغییر مذهب دادند مجسمه عمر را درست می‌کنند و پیرامونش به رقص و پایکوبی می‌پردازند و اهانتهای نسبت به او انجام میدهند و آنگاه آنرا می‌کشند و به‌آتش می‌کشند.

سلطنتِ کسی که توسط داریوش بزرگ بهنام گائوماتای مغ معرفی شده است اطلاع واقعی نداریم. داستان حادث تاریخی، بهویژه آنچه در رابطه با پیروزمندان و شکستخوردگان است، هیچگاه چنانکه اتفاق افتاده بوده بازگو نشده است. این داستان را همیشه زورمندان پیروز و کسانی که قلمهایشان در خدمت آنها بوده رقم زده‌اند؛ از این‌رو همیشه وقق میل زورمندان ساخته و پرداخته شده و حقایق در پرده ابهام گم شده است. پیزاں تاریخ همیشه تماشاگر بی‌طرف حادث و رخدادها است ولی هنگام بازگویی حادث و رخدادها «دیده»‌هایش را ازیاد می‌برد و «شنیده»‌هایش را - آنهم آنچه از پیروزمندان شنیده است - بازگو می‌شود، و کاری با گفته‌های شکستخوردگان ندارد. اصولاً جریان تاریخ همواره به‌گونه‌ئی بوده که شکستخوردگان حرفی برای گفتن نداشته‌اند تا کسی چیزی از حقایق از زبان آنها بشنود. به‌همین سبب بوده که همیشه و تا امروز که ما در آنیم کسانی که دربرابر زورمندتر از خودشان - به حق یا ناحق - شکست می‌خورند و از میدان بیرون می‌روند حقایق امرشان در پرده می‌مانند و به فراموشی سپرده می‌شود تا همه حقیقت از زبان کسانی شنیده شود که - به حق یا ناحق - برآنها پیروز شده‌اند.

зорمندان پیروز و سلطه‌گران که این عادت تاریخ را از روزگاران کهن بخوبی می‌شناخته‌اند، برای آنکه کلیه اقدامات و کرده‌هایشان در آینده مورد تأیید و ستایش تاریخ و جوامع قرار گیرد، همیشه کوشیده‌اند تا هر صدائی را جز صدای ستایش از خودشان در گلو خفه کنند، و هر زبانی را جز زبان ستایشگران خودشان از حلقوم بیرون کشند، و هر سری را جز سر تسلیم شدگان خودشان از تن جدا کنند. وقتی همه کس بی‌صدا و بی‌سر و ساکت باشند تنها آوازی که در زیر گنبد دوار طنبی می‌افکند و به‌گوش تاریخ میرسد آواز ستایش و تمجید از زورمداران سلطه‌گر خواهد بود. این حقیقتی است که در سراسر تاریخ و جغرافیا صادق است.

ملک تاریخ برای قضاوت در امر بردیه و گائوماتا سنگنشته‌های داریوش بزرگ و گزارش‌های نویسنده‌گان یونانی است که بر روایتهای دربارهای فرزندان داریوش مبنی بوده است. اما آیا به‌راستی کسی که به‌دست داریوش از میان برداشته شد یک مغ‌گوش بریده و شیاد و غاصب بود که به‌دروع خودش را بردیه جازده بود و به‌ناحق بر اورنگ شاهنشاهی ایران تکیه زده بود تا کشور را به‌فساد بکشاند؟!

داریوش بزرگ - بدون تردید - نیرومندترین شاهنشاه تاریخ ایران، باتدبیرترین رهبر سیاسی جهان باستان، و یکی از نامدارترین رهبران سیاسی تاریخ بشر است. درخشش خیره‌کننده شخصیت داریوش و شکوه و جلال سلطنت او به حدی بود که ستایش همه مردم خاورمیانه و

یونان را برانگیخت و ادعایش درمورد کامبوجیه و بردیه و گائوماتا مورد قبول همگان قرار گرفت و مردم ایران بزودی تحت تأثیر تبلیغات دربار او به معنی گوش بریده و دروغزن نفرینها فرستادند و اورا دشمن خاک خویش خواندند. اما شکوه آفرینان تاریخ بهمان اندازه که شکوهمندند جنایتهاشان نیز بزرگ است. دروغهاشان نیز بهمان اندازه بزرگ است. براستی آیا داستان گائوماتا همین است که در کتبیه داریوش بزرگ و نوشه‌های یونانیان آمده و یا چیز دیگری بوده است؟ و آیا گائوماتا در خور نفرین بود یا آفرین؟!

آیا خواننده تاریخ میتواند پذیرد که پادشاهی چون کامبوجیه که دست پرورده بزرگمردی چون کوروش بوده و پس از کوروش نه تنها دستاوردهای اورا با تدبیر شایسته حفظ کرد بلکه به منظور تأمین امنیت مرزهای غربی امپراطوری کوروش به مصر لشکر کشیده آن کشور باستانی را ضمیمه کشور شاهنشاهی ساخت و از سیردریا و پنجاب تا دره نیل و شمال آفریقا را زیر یک پرچم واحد نگاه داشت، مردی بیمار گونه و صرعی و عصی مزاج بوده باشد؟ آیا میتوان قبول کرد که چنین فرمانده دلیر و پرقدرتی با شنیدن خبر یک کودتا (به فرض که قبول کنیم کودتائی در ایران رخ داده بوده) بجای آنکه به فکر مقابله با آن بیفتند دچار حمله عصی شده سکته یا خودکشی کند؟! و یا میتوان قبول کرد که چنین شاهنشاه دلیری آنقدر بیاحتیاط باشد که به ضرب شمشیر خودش زخمی شده به قتل برسد؟ تاریخ یک مورد از رفتار عدالتگرایانه کامبوجیه را برای ما بر جا نهاده است که خبر از آن میدهد که کامبوجیه نیز همچون کوروش پادشاهی باتدیر و مردم دوست و نیک‌اندیش بوده و ناراستی را بدترین گناه میدانسته است. داستان این مورد چنین است: یک قاضی دستگاه قضایی کامبوجیه از بزرگان پارس بود و هرودوت نامش را سیسیامن ذکر کرده است.^۱ چونکه این قاضی یکبار رشوه میگیرد و ناحقی را حق میسازد، کامبوجیه دستور میدهد پوستش را بر میکنند و دباغی میکنند و برمسند قاضی بعدی - که پسر و جانشین او است - می‌افکنند، تا وقتی بر آن بشینند متوجه باشد که هر کس ناراستی پیشه کند و از اجرای عدالت رو بگرداند سرنوشتی شبیه سیسیامن در انتظارش خواهد بود.^۲ کامبوجیه میخواست با این کار اندیشه بی‌عدالتی را برای همیشه از کشور براندازد.

۱- شاید این نام «سنیاسامن» بوده است. سنیاسا، با یک نون گنگ که در فارسی نوین نیست ولی در لهجه بلوچی هست، عبارتی آریائی به معنای «حکیم» است و تا امروز در زبان هندی استعمال میشود. در زبان لارستانی کسی را که بسیار دان باشد «سیاتسه» گویند. ظاهرا عبارت «سیاست» عربی از همین کلمه گرفته شده باشد.

۲- هرودوت، ۳۰ / ۵

باز هرودوت مینویسد که وقتی کامبوجیه در مصر بود، پسر پرخشناس پر خش اسپ را بدست خودش به تیر زد و کشت. پرخشناس پدر بزرگ مادری کامبوجیه بود و پسرش - یعنی دائی کامبوجیه - جامدار مخصوص کامبوجیه و از جمله کسانی بود که نزد او مورد اعتمادترین به شمار میرفتند.^۱ گرچه اعدام این افسر را بعدا روایات دربار داریوش به صورت یک واکنش آنی و دیوانه وار مطرح کرد و به همان صورت توسط هرودوت گزارش شد؛ ولی میتوان گفت که این حادثه نتیجه یک اقدام سیاسی بوده که کیفر مرگ در پی داشته است. شاید بتوان این حادثه را به شورش پسامتیک و نیز کشتن گاو مقدس آپیس ارتباط داد، و یا به گزارشی مربوط کرد که یکی از کاهنان مصر به نام اودجاھور ریسنت در زمان داریوش بزرگ در سندي از خود بر جا نهاده است. این کاهن مجسمه‌ئی از خودش ساخته که اینک - بدون سر - در ایطالیا است، و بر روی آن ضمن نوشتن شرح زندگانی خودش و اینکه او پس از سقوط مصر به دست سپاه ایران به فرمان کامبوجیه در مقام خویش ابقاء شده تا به دین مردم مصر خدمت کند، چنین گزارش کرده است:

من از کامبوجیه پادشاه مصر علیا و سفلی تقاضا کردم که آسیائیانی را که معبد نیت را اشغال کرده بودند از آنجا براند تا این معبد از نو به تقدس پیشین برگردد. ... آنها به فرمان شاه از نیت رانده شدند و خانه‌هایی که در آن ساخته بودند را خراب کردند. ... شاه دستور داد معبد را شستشو و تطهیر کنند و خدمتکاران معبد به معبد بازگردند. شاه دستور داد تا همانگونه که سابقاً معمول بوده است به معبد نیت که مادر همه خدایان بزرگی است که در سائیس‌اند نیاز بفرستند و قربانی کنند، و همانگونه که از قدیم جشن میگرفتند جشن گرفته شود. از آنجهت شاه امر کرد که جشن بگیرند که من عظمت سائیس را برای او بیان کرده گفتم که این شهر مقر خدایان است و خدایان در این شهر برای ابد بر تخت خدایی آرمیده‌اند. وقتی کامبوجیه شاه مصر علیا و سفلی به سائیس آمد به معبد نیت رفت و در مقابل عظمت نیت که بزرگتر از همه است به خاک افتاد، چنانکه فرعونان به خاک می‌افتادند. او مثل همه فرعونان به افتخار «نیت» بزرگ، مادر خدایان که در سائیس جا دارند قربانیهای بزرگ از همه گونه انجام داد.

گزارش این سند که حکایت آزادمنشی شاهنشاه ایران است مربوط به زمانی است که کامبوجیه از لشکرکشی به نواحی نیل جنوبی برگشته بوده است. ظاهرا در غیاب او سربازانی که در شهرهای مصر مستقر بودند دست به برخی کارها زدند که خلاف عدالت و آزادمنشی شاهنشاه بود،

و کامبوجیه پس از بازگشت به ممیس مسیان این واقعه را مورد مجازات قرار داد. داستان کشته شدن آپیس در لشکرکشی ایرانیان به مصر نیز اگر صحت داشته باشد بی‌ربط به همین دوران غیاب کامبوجیه نیست؛ زیرا شاهنشاهی که این کاهن مصری درباره آزادمنشیش داد سخن داده است ممکن نبوده به مقدسات مصریان اهانت کرده باشد. آیا اعدام پسر پرخشناس پ و دیگران نتیجه اقدامات غیرعادلانه‌شان نبوده که در غیاب کامبوجیه انجام داده بوده‌اند؟ و آیا اینان نبوده‌اند که در غیاب کامبوجیه مسبب کشته شدن گاو مقدس مصر شده بوده‌اند و به همین سبب شاهنشاه ایران حکم اعدام آنها را صادر کرده است؟ و آیا تیز زدن به پسر پرخشناس پ کیفردادن به او به جرم بی‌احترامی به آپیس نبوده است؟

هروdot مینویسد که کامبوجیه وقتی به سلطنت رسید در همه‌جا اعلام کرد که مالیات سه سال را بر همگان بخشدوده است و از آن پس کسی بهزور به خدمت سربازی گرفته نخواهد شد. او چنان برای ملتها تحت فرمانش مهربان و بزرگمنش بود که وقتی خبر درگذشت او به این ملتها رسید در سراسر آسیا عزای عمومی برپا گردید و همه ملتها در سوگ او گریستند.^۱

تاریخ برای داریوش بزرگ احترام خاصی قائل است و او حق ویژه‌ئی برگردان ایران دارد. خدماتی که او به ایران کرد همیشه تمجید شده است و الحق که در خور تمجید است. او همچون کوروش یک شخصیت تمدن‌ساز بود. اما پژوهنده تاریخ حق دارد که درباره حوادث مربوط به کامبوجیه نیز پرسشهایی از خویشتن بکند، و به روایتها داریوش و دربار او قناعت نورزد. این امر به احترام ما به داریوش به عنوان یکی از عظیمترین شخصیتها تاریخ‌مان لطمه‌ئی نمیزند، ولی در درک و فهم بهتر ما از تاریخ بهما کمک میکند. زندگی اجتماعی ما، هویت فرهنگی ما، و شخصیت تاریخی ما هر فراز و نشیی که داشته تداوم یک سلسله طویل از رخدادهای تاریخی است که سرآغازش به همین حوادث میرسد که اکنون مورد گفتگوییمان است. ما حق داریم بدانیم آیا آنچه در دیروزهای تاریخ بر ما گذشته همین‌گونه بوده که روایات رسمی برای ما بیان میدارد، یا قضیه چیز دیگری بوده است و از ما پوشیده داشته‌اند؟!

پژوهشگر تاریخ حق ندارد که داوریهای ذهنیش را در بررسی رخدادهای تاریخی دخالت دهد؛ زیرا که پژوهش تاریخی باید متکی بر اسناد و اطلاعات و داده‌های تاریخ باشد. داوری در تاریخ بدون تکیه بر این اسناد و داده‌ها یک داوری ذهنی و غیرعلمی است که رد و قبول آن بستگی به میل ذهنی خواننده این داوری دارد، و از نظر علمی مردود است. با این حال پژوهشگر

نمیتواند در قبال شکوک سؤال‌انگیزی که هنگام مطالعه روایتهای تاریخی به ذهنش حمله می‌آورد سکوت کند و با بی‌تفاوتی از کنار آنها بگذرد. ماکه در این عصر با شگردهای گوناگون امحای استاد و تحریف وقائع و اعدام اطلاعات سروکار داریم بسیار دیده‌ایم که یک واقعه‌ئی اتفاق افتاده است و بخش اعظم مردم از وقوع آن اطلاع دارند، ولی هیچ دلیل و سندی دردست کسی نیست تا بر اساس آن به اثبات واقعه پردازد. دستگاه سلطه نیز با تمام وسائل تبلیغیش رخدادها را به همانگونه که خودش مایل است تفسیر و بیان می‌کند و به خورد مردم میدهد؛ و آنچه برای تاریخ می‌ماند همین اداده‌های غیر واقعی است.

از زمانهای دور در ایران به «شاهمردگی» به عنوان یکی از بلاهای همه گیر مینگریسته‌اند. با مرگ هر شاه رقابت و درگیری میان اعضای خاندان سلطنتی آغاز می‌شده و به ندرت اتفاق می‌افتد که ولی‌عهدی بدون درگیری با مدعیان دیگر سلطنت به جای شاه متوفی بنشیند. این رقابت و درگیری به‌لای امنیت و آرامش کشور تبدیل می‌شده و تا وقتی که شاه جدید - هر کدام از مدعیان سلطنت که بوده - قدرتش را ثبیت می‌کرده، هرج و مرج همه‌جا را فرامیگرفته و مدعیان حاکمیت محلی که ازین یا آن مدعی سلطنت پشتیبانی می‌کرده‌اند برای حصول قدرت و امتیاز به‌جان یکدیگر می‌افتد و بسیاری از یکدیگر را کشtar می‌کرده‌اند. هزینهٔ مالی و انسانی این درگیریها نیز همیشه بردوش رعایا بوده که مجبور بوده‌اند فرزندانشان را برای جنگیدن در کنار اربابان محلی در اختیار آنان بنهند و با پرداختن مالیات‌های گزاف اجباری هزینهٔ جنگهای اربابان قدرت طلب را تأمین کنند. رقابت حکومتگران محلی در حمایت ازین یا آن مدعی سلطنت در بیشتر موارد صورت جنگ داخلی به‌خود می‌گرفت و کسی که در نهایت بر قیان پیروز می‌شد مجبور بود که برای ثبیت قدرتش ماهها درگیر فرونشاندن این جنگ داخلی شود؛ و چون در این رهگذر نیاز به حمایت سپهداران محلی داشت ناگزیر بود که بهای حمایت آنها را با واگذار کردن امتیازات گسترده‌ای به آنان پردازد و دست آنها را در امور مناطق تحت سلطه‌شان باز بگذارد.

چه بسا که کامبوجیه پس از مرگ پدر با چنین وضعیتی، یعنی با رقابت سلطنت‌طلبان خاندانی روبرو شده باشد. برادرش بردیه شاه نواحی شرقی ایران بود و چه بسا در صدد برآمد تا مناطق تحت سلطهٔ خویش را از زیر فرمان کامبوجیه خارج سازد و خودش را شاهنشاه این قسمت از ایران کند. گزارشی که میگوید گوش بردیه را بریده بودند اصولاً باید در ارتباط با چنین پیشامدی بوده باشد. تا کوروش زنده بود فرمانروایان پارسی و سپهداران ماد تسلیم اراده و قدرت او بودند و به‌عدالتی که او برقرار کرده بود گردن مینهادند. ولی کامبوجیه مجبور بود که وفاداری

حکومتگران محلی را بهبهای گزاف بخرد. انسان فطرتا قادر تخواه و مال دوست است. هیچکدام از انسانها را- جز معدودی از وارستگان که هیچگاه شمارشان در جامعه از شمار انگشتان دوست فراتر نمیرود- نمیتوان از این اصل مستثنی دانست. حکومتگران محلی چون در عهد کامبوجیه از اختیارات وسیعی برخوردار شده بودند زمینهای کشاورزی و چراگاهها را به ملکیت خویش درآوردن و کشاورزان را به رعایای خویش مبدل ساختند. دولت کامبوجیه چاره‌ئی جز آن نداشت که این وضع ستمگرانه را به رسمیت بشناسد و قدرت دربار و امنیت و ثبات کشور را بهبهای مصادره شدن نسبی آزادیهای مردم کشور ثبیت کند. گزارش هرودوت که بالاتر خواندیم و میگوید که کامبوجیه رعیت را برای سه سال از پرداخت مالیات معاف داشت، باید در ارتباط با همین موضوع بوده باشد؛ یعنی او حکومتگران محلی را برای سه سال از پرداختن مالیاتهای مقرر شده قبلی معاف کرد تا حمایتشان را یقینی سازد؛ و این به مفهوم برداشته شدن نظارت دولت بر امر مالیات‌گیری و باز گذاشته شدن دست حکومتگران محلی در مناطقشان است.

میتوان تصور کرد که توده‌های زیر ستم طبقات نوظهور اجتماعی به‌وضعیت نوین راضی نبودند، ولی «در کف شیر نر خونخواره‌ئی، غیر تسیم و رضا کوچاره‌ئی؟». در آن زمان رهبران دین مزدایسنا هنوز آلوده به قدرت سیاسی و املاک وقفی نشده بودند و آرمانهای عدالتخواهانه زرتشت هنوز در وجود انسان زنده و نیرومند بود. در میان رؤسای قبائل پارس و ماد و اعضای خاندان هخامنش هم حتماً مردمی وجود داشتند که به تعالیم زرتشت و برنامه‌های انسان‌دوستانه کوروش معتقد و پاییند و با اوضاع جابرانه نوین مخالف بودند. چه بسا که بردیه- برادر کامبوجیه- شخصیتی نیک‌اندیش و مصلح بوده و کوشیده است که با استفاده از غیبت برادرش اوضاع اجتماعی ایران را به روای اوضاع زمان کوروش برگرداند؛ و چه بسا که مشوق و حامی او در اجرای برنامه اصلاحیش گائوماتای مُغ- بلندپایه‌ترین مقام دینی عهد کوروش- بوده باشد. در سنگنشتۀ باغستان- که پائین‌تر خواهم آورد- آمده که در غیاب کامبوجیه از ایران دروغهای درباره کامبوجیه پراکنده شد و مردم ناراضی شدند. آیا این «دروغها» تبلیغات مغان مزدایسنا برای برقراری عدالت اجتماعی و مبارزه با امتیازات طبقات نوظهور نبوده است؟

تردیدی نیست که مغان در عهد کوروش و کامبوجیه هنوز به صورت یک طبقه صاحب امتیاز در نیامده بودند و مَزَهْ در آمده‌های اوقاف و نذورات را نچشیده بودند. در عهد کوروش و کامبوجیه هیچ مقامی جز مقام شاه در کشور درخشش نداشت. مغان کشور به‌هر تعداد که بوده باشند و از هر گونه احترام خاص اجتماعی که برخوردار بوده باشد، افرادی از صمیم توده‌ها

بوده‌اند که وظیفه تبلیغ تعالیم زرتشت و تربیت اخلاقی مردم را برداش گرفته بوده‌اند. گائوماتا پات‌ایزد نیز هرچند که به دربار کوروش و کامبوچیه وابسته بوده یکی از همین مغان نیک‌اندیش و مردم‌دوست بوده که چه بسا وظیفه تربیت فرزندان کوروش را بر عهده داشته و توانسته است از آنها افرادی نیکخواه و انسان‌دوست بسازد. در این که شخص کوروش یک شخص زرتشتی تمام‌عيار و مؤمن بوده است تردید نمیتوان کرد. همه خصوصیات اخلاقی و رفتار سیاسی او شاهد این امر است. فرزندان او نیز مثل خود او بوده و درزیر نظر معلمان مؤمن زرتشتی تربیت شده بوده‌اند. در اینجا است که ما حق داریم گمان کنیم که هرگونه اقدامی که در غیاب کامبوچیه در دربار ایران رخ داده باشد یک اقدام انسان‌دوستانه و عدالت‌خواهانه بوده که تحت رهبری بردیه و معلمش گائوماتا پات‌ایزد صورت پذیرفته است. ولی یقیناً هدفش نه براندازی سلطنت بردیه بلکه براندازی امتیازات طبقات نوظهور کشور بوده است.

گزارش سنتی دربار داریوش که توسط تاریخ‌نگاران یونانی بازنویسی شده است حکایت از آن دارد که پس از بازگشت داریوش به ایران «گائوماتا و برادرش هردو» توسط داریوش به کشنن رفتند. معنای این گفته آنست که دو رهبر اجتماعی که هم‌طراز یکدیگر بوده و از نظر داریوش و دیگر سران همفکرش خطر یکسانی داشته‌اند از میان برده شده‌اند. آیا یکی از این دو بردیه و دیگری گائوماتا نبوده که داریوش از روی عمد و به قصد فریب اذهان عمومی و توجیه اقدام خودش از آنها بعنوان دو برادر نام برده است تا پس از قتل بردیه کسی از رقبیان داریوش موضوع شاهکشی را علم نکند و دیگر متفذان پارسی برای داریوش درد سری ایجاد نمایند و با بهانه ساختن خون شاه مقتول برایش مشکل نتراشند؟! این گزارشها حکایت از آن دارند که هیچکس از رجال درباری و کشوری و لشکری تا روز پیروزی داریوش بر گائوماتا متوجه نشده بوده که کسی که بر تخت سلطنت نشسته و تحت نام بردیه دست به اصلاحات زده بوده است، نه بردیه‌ی حقیقی بلکه بردیه‌ی دروغین بوده که بخاطر همشکلی با بردیه خودش را بردیه جا زده بوده است. گویا فقط یکی از زنان حرم بردیه، آنهم در آستانه پیروزی داریوش و همراه ورود داریوش به ایران، و آنهم در زمانی که داریوش با سپاه همراهش قصد برکنار کردن بردیه‌ی دروغین را کرده بوده است، بطور تصادفی متوجه حقیقت شده و آنرا به وسیله پدرش به گوش داریوش رسانده بوده است. این زن دختر مردی بنام فرنس اسپ (یا به گفته هرودوت، هوتن) بود که از همدستان داریوش به شمار میرفت و از جمله شخصیت‌های پارسی بود که از اصلاحات بردیه (گائوماتا) متضرر شده بود، و دخترش را برآن داشت که در کاخ تحقیق کند و بییند که این

کسی که خودش را بَرْدِیَه میداند آیا گوشش بریده نیست؟ و معلوم شد که او همان مغ گوش بریده است که خودش را بَرْدِیَه جا زده است. این زن را بهزودی داریوش به همسری گرفت. درباره بریده بودن گوش کسی که بَرْدِیَهی دروغین نامیده شد ما حق داریم گمان کنیم که کسی که گوشش بریده بوده همان بَرْدِیَهی راستین بوده، و چه بسا که قبلاً در صدد کسب تاج و تخت برآمده بوده و کامبوجیه وی را بازداشت کرده و گوشش را بریده باشد تا ناقص شود و شرط سلامت کامل جسمی برای احرار مقام سلطنت را از دست بدهد. در تاریخ ایران جز این مورد نیز سراغ داریم که یک شاه گوش برادرش را که مدعاویش بوده بریده یا چشمش را کور کرده است تا شرط سلامت کامل جسمی ازاو سلب گردد و او نتواند در آینده برای به دست آوردن سلطنت بستیزد.

یک حلقة از حلقه‌های توطنده بر ضد برديا، پرخشناسپ برادر فرننس اسپ است که پرسش در مصر به دست کمبوجیه اعدام شد. پرخشناسپ در روز قتل برديا بر بام کاخ رفت و به جمعیت پارسیان اعلام کرد که وی مدت‌ها قبل برديا را به فرمان کمبوجیه سربه‌نیست کرده بوده و برديایی حقیقی از چند سال پیشتر وجود خارجی نداشته و این کسیکه خودش را برديا نامیده و تخت سلطنت را غصب کرده برديایی دروغین است. جالب اینکه این پرخشناسپ نیز بعد از افشاء این راز و همزمان با قتل برديا از بام کاخ سرنگون و کشته می‌شود، و گفته می‌شود که او خود را از بام به زیر افکند و خودکشی کرد. ما از خودمان می‌رسیم که او بعد از کشته شدن برديا چه نیازی داشت که خودش را بکشد؟ آیا جز این بوده که قرار بوده حقیقت اسرار برديا و گائوماتا و کمبوجیه برای همیشه به زیر خاک رود؟ آیا ساختن چنین روایتهاي آنهم پس از نابودسازی برديا و گائوماتا کار ساده و آسانی نیست؟! تاریخ از این روایتها بسیار در یاد دارد لیکن همیشه از بازگوئی حقیقت آنها خودداری می‌ورزد؛ زیرا از روز ازل عهد کرده است که فقط روایتهاي پیروزمندان و زورمندان را بازگوئی کند و با حقیقت امر کاري نداشته باشد. گویا از روز ازل سوگند خورده بوده که ستایشگر پیروزمندان باشد و آنچه درباره شکستخوردگان یا ستمدیدگان میداند نهان بدارد.

خواننده تاریخ علاقه دارد که به‌هنگام مطالعه چنین رویدادهای مبهم و پیچیده‌ئی حدس و گمان ذهنیش را دربررسی آنها دخالت دهد. آیا نمیتوان باور کرد که «مرگ نابه‌هنگام کامبوجیه»، علم شدن موضوع «بَرْدِیَهی دروغین» و «به سلطنت رسیدن داریوش» سه حلقة بهم پیوسته یک سلسله بوده‌اند که روابط‌های خانوادگی هخامنشیان برسر دستیابی به تاج و تخت ایران آنرا ساخته بوده است؟ حقیقت مرگ کامبوجیه و حقیقت امر گائوماتا و بَرْدِیَه در پرده غلیظ ابهام مانده‌اند و

هر گونه قضاوت درباره آنها نمیتواند از دائره حدس و گمان فراتر رود. در عین حال روایات سنتی مبتنی بر گزارش‌های دربار داریوش در این زمینه نمیتواند قانع کننده باشد.



گلکسار ارایه دهنده فلزیاب های هوشمند و تمام اتوماتیک با تکنولوژی برتر و کاربری آسان برای افراد آماتور و حرفه ای

۲ سال گارانتی و ۱۰ سال خدمات پس از فروش از جمله پاسخگویی به

سوالات شما

جهت مشاهده محصولات جدید شرکت گلکسار به سایت www.GaLexar.com مراجعه کنید

کانال های تلگرام گلکسار :

کانال رسمی گلکسار [@galexarco](#)

کانال دانلود نرم افزارها ، کتاب، کاتالوگ و ... [@galexardl](#)

برای دانلود رایگان انواع کتاب های علوم غریبه و کتاب های آثار و علایم گنج یابی به سایت گلکسار [مراجعه کنید](#)

دانلود رایگان مقالات و نرم افزارهای تبدیل گوشی به انواع ردیاب گران قیمت مثل ردیاب ریفایندر، Rayfinder و جوتارا و یاردیاب دو نفره جیو لوکیتور، ردیاب دو نفره بیوتارا biotara و غیره

دانلود رایگان مقالات آموزشی کار با ردیاب و مقاله آشنایی با انواع فلزیاب های تصویری

دانلود رایگان مقالات جدید و مقالاتی که در لیست زیر مشاهده میکنید در سایت گلکسار



آموزش تبدیل گوشی موبایل به ردیاب شعاع زن فرکانسی همراه با نرم افزار

آموزش کار با ردیاب های آتنی (ردیاب های گمانه زن)

آشنایی با انواع ردیاب و نحوه کار با آنها(حتما دقیق مطالعه کنید)

ساخت انواع آتنن برای ردیاب یا طلایاب های فرکانسی

آموزش ساخت ردیاب خوراک خور ساده

دانلود کتاب های مفید که به شما در گنج یابی کمک میکنند

لطفا سوال های خود در باره ردیاب را در سایت گلکسار مطرح کنید .
شماره تلفن ها برای کمک و خدمات گارانتی به کسانی است که فلزیاب های گلکسار را خریداری کرده و یا دادن اطلاعات به کسانی که مایل به خرید فلزیاب های گلکسار هستند

شرکت گلکسار ارائه دهنده بهترین دستگاه های فلزیاب، طلایاب و گنج یاب

شماره های تماس : ۰۹۱۱۸۳۳۵۰۳۳ و ۹۱۱۹۳۱۴۵۹۵